می کرد تا آخر زمــان علــم جهاد و مبارزه را کسی به دست نمی گرفت و هیچ کس جرأت نمی کرد در مقابل طاغوت سر بلند کند به خاطر آن که حسین نماینده‌ء اهل بیت و نواسه‌ء پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود و هر نوع عکس العمل که در مقابل یزید از خود نشان می داد اصل قرار داده می شد. یکی از حکمت های بزرگ کربلای حسین همین است که او به تمام مسلمانان جهان درس عیاری، حق طلبی، جهاد و مبارزه را آموخت و امروز در تمام جهان هرگاه قاعدی، امیری، رهبر و پادشاهی راه باطل اختیار کند کربلای حسین دوباره تازه می شود و علم مبارزه و جهاد به اهتزاز در می آید.

از اصل بحث به خاطری کمی حاشیه روی کردم که بحران افغانستان راه حل دارد و این راه حل باید توسط افراد دانشمند و آگاه به مسایل افغانستان جستجو شود و طرح معقولی برای حل دایمی معضله‌ء کشور دریافت گردد. مگر من لازم می دانم قبل از آن که طرحی جامع برای حل مشکل کشور ارایه شود، باید مقدمه‌ء پر محتوی در رابطه وضع گردد تا حیثیت «ظرف» را برای طرح داشته باشد. زیرا لازم است به خاطر طرحی تشکیل یك حکومت سرزمینی وجود داشته باشد تا در موردش صحبت شود. هرکس به سادگی می داند که موجودیت یك کشور ویا سرزمین برای یك حکومت حیثیت ظرف را دارد و بدون آن تشکیل حکومت و یا طرح های به خاطر ساختن

حکومت تلاشی است که به جایی نمی رسد. فلهذا من تصمیم گرفتم مقدمه یی به خاطر به وجود آمدن یك طرح جامع به منظور حل معضلهء افغانستان بنویسم تا از یك سو مسؤلیت خود را در این مورد رفع کرده باشم و از سوی دیگر اگر این مقدمه به خاطر حل بحران افغانستان عملی نشود اقلاً راهی را برای طراحان و نسل های آینده نشاندهی نماید.

مقدمهء راه حل بحران افغانستان و چگونگی تشکیل یك حکومت مستقل با یك نظام سیاسی آزاد در کشور بر اصول آتی استوار است:

۱- شناخت کامل از جامعهء افغانی در قدم اول حاصل گردد.

۲- وحدت ملی تأمین گردد.

۳- با یك کشور مقتدر جهان به اساس منافع متقابل معامله مستقیم سیاسی صورت بگیرد.

٤- با ملت سیاست صادقانه پیش گرفته شود.

٥- اهداف و خواسته های کشور های همسایه عمیقاً بررسی گردد.

٦- شعارهای غیر عملی پشت سرگذاشته شود و برای طرح یك برنامهء طویل المدت اقدامات صورت بگیرد.

۱- شناخت کامل از جامعهء افغانی در قدم اول حاصل گردد: قبل از آن که هر اقدامی صورت گیرد و کدام طرحی پیشنهاد شود باید یك بار دیگر تحقیقات جدی صورت گرفته در مورد اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان معلومات کامل حاصل گردد. هر طرحی که برای حل معضلهء کشور مطرح می گردد باید مطابق حال مردم افغانستان در شرایط کنونی باشد در غیر آن مانند طرح هایی که تا حال پیشنهاد شده، به هیچ صورت از نظر به عمل پیاده نخواهد گردید.

عادات، رسوم، افکار، ساحهء دید، طرز زندگی و ضروریات هر قوم، ملیت و حتی خانواده های بزرگ طوری در نظر گرفته شود که منافع تمام آنها حفظ باشد. باید تحقیق گردد که مثلاً در ولایت پکتیا کدام اقوام زندگی می کنند، وضعیت اقتصادی آنها به صورت عموم چگونه است، وجه مشترك میان آنها چیست، مذهب تا چه اندازه بالای مردم آن اثر انداخته است، عنعنات در ساختار زندگی آنها چه نقش دارد، سطح تعلیم و تربیه چگونه است، مردم، اقوام و مناطق مختلف چه مصروفیت دارند، در ساختار یك دولت نقش آنها تا کدام اندازه است، در نابودی دولت چه نقش دارند، خواسته های آنها چیست، به چه چیز خوش می شوند، به چه چیز ناراحت می گردند، چگونه می توان در دل های آنها نفوذ کرد، نقاط

مثبت و منفی آنها کدام است، کدام قوم سرکش تر است، کدام قوم زود مهار می شود، عنعنهء خاص قومی آنها چیست، در مورد زن چه طرز تفکر وجود دارد، آنها از دولت چه می خواهند و دولت از آنها و بالاخره باید دانست که چگونه می توان این اقوام را با اقوام که در دیگر نقاط افغانستان زندگی می کنند، پیوند داد. به همین قسم باید تمام مردم افغانستان مطالعه شوند و بعداً یك طرح مطابق حال آنها استخراج گردیده بعد از تدبر و تحقق عملی شود در غیر آن خواب های دیده شده هیچ گاه تعبیر نخواهد شد.

بهترین مثال برای ناقص بودن هر طرح بدون شناخت دقیق از تمام جوانب زندگی مردم افغانستان، به وجود آمدن حکومت کمونیستی پس از کودتای ثور و دیدن خواب های شوروی سازی افغانستان توسط حزب دموکراتیك خلق، می باشد.

کمونیست ها چون از مردم افغانستان شناخت دقیق نداشتند و آنها را جدا جدا مطالعه نکرده بودند به مجرد آن که قدرت را پس از یك حرکت نظامی به دست گرفتند در کشور عقب مانده، مذهبی و سنتی افغانستان دست به اقداماتی زدند که به هیچ وجه برای مردم قابل قبول نبود. کمونیست ها اجرای مناسك مذهبی را جرم بالفعل می دانستند، برای ضد انقلاب بودن صرف نماز خواندن ویا اشتراك نکردن در مارش ها و کارهای داوطلبانه کافی شمرده می شد، زمین های مردم را

تقسیم کردند بدون آن که بدانند زمین برای آنها چه منزلت دارد، دختران مردم را لیلام نمودند بدون آنکه حساسیت قضیه را درک کنند، کورس های سوادآموزی مختلط را ایجاد کردند و با زور و اکراه مردم را مجبور می ساختند تا دختران و زنان شان را برای آموختن سواد به ولسوالی ها و یا مراکز دولتی بفرستند، دیگ های خیرات مردم را به لگد می زدند، تمام رسم و رواج آنها را خرافی و کهنه می خواندند و دین مقدس اسلام را عامل بدبختی و عقب افتادگی افغانستان معرفی می کردند. کمونیست ها کاملاً فراموش کرده بودند که آنها این اجراآت را در کشوری می کنند که اتباع آن مسلمان بوده و گذشته از آن روایات قومی و عنعنات قبول شده در دل های آنها حکومت می کند. زمانی که قیام های مردمی برضد این اقدامات کمونیست ها به وقوع پیوست و آنها حکومت خود را در آستانهء سقوط دیدند، بازهم بدون آن که روحیهء مردم خود را مطالعه کنند دست به اشتباه بزرگتری زدند و قشون بیگانه را به خاطر تطبیق نظریات بی اساس خود که در افغانستان جای نداشت، به کشور آوردند و فاجعهء جدید را آفریدند.

پیوسته با تجاوز شوروی هر قدر فشار بالای مردم وارد می شد به همان اندازه مقاومت بیشتر می گردید و آتش جنگ و ویرانی دامنهء وسیع تری پیدا می کرد.

باید یادآور شد که تجاوز شوروی به افغانستان هم یك اقدام

بی سنجش و عجولانه بود که بدون هرگونه بررسی و شناخت از جامعه، افغانی صورت گرفته بود که در نتیجه، آن افغانستان به خاك و خون کشانیده شد، کشور ما حیثیت سیاسی خود را در جهان از دست داد و شوروی هم سلامت نماند. شیرازه، مستحکم اقتصادی کمونیستی در جهان از هم پاشید، شوروی مصارف گزاف اقتصادی را متحمل گردیده حیثیت سیاسی اش پایمال شد و بالاخره پارچه پارچه گردیده نظام هفتاد ساله، کمونیستی به عدم پیوست و فلسفه، پوچ مارکسیزم- لنینیزم ناقص از محك تجربه بدر آمد. نظریه، کمونیستی در افغانستان چرا ناکام شد؟ به خاطر آن که کمونیزم با جامعه، ما کاملاً بیگانه بود و هیچ گونه پیوندی نداشت. روحیه، مردم ما در پرتو عقاید مذهبی تقویت می شد، نظام اقتصادی کشور شکل قبیلوی و فامیلی را به خود داشت، مردم زندگی بسیار ابتدایی و عادی داشتند و گذشته از همه رسم و رواج قبیلوی در هر قریه و قصبه و قبیله مطابق عنعنات ساکنان آن بر مردم حکومت می کرد و برای آنها بالاتر از قانون ارزش داشت.

خلاصه در یك جمله چنین نتیجه گیری می کنم که شوروی با اقدام بی سنجش خود نه تنها آن که خودش ناکام و شرمسار شد و فنا گردید، اسباب شرمندگی دوستان بی سنجش خود را نیز مهیا کرد.

قبلاً هم به این موضوع اشاره کردم که تا حال طرح های

زیادی برای حل بحران افغانستان و برقراری یك حکومت مستقل پیشنهاد گردیده که متأسفانه یکی هم جامهء عمل نپوشیده است مانند طرح پنج فقره یی سرمنشی ملل متحد، طرح حکومت مؤقت مجاهدین، طرح حزب اسلامی، طرح حرکت اسلامی، طرح داکتر یوسف، طرح ایران، طرح عربستان سعودی و طرح های متعدد کشور پاکستان. به صراحت می توانم بگویم که علت اساسی عدم پیروزی این طرح ها همانا عدم شناخت دقیق و بررسی همه جانبه حالات افغان ها و شرایط آنها بوده ورنه در طرح های مذکور هیچ گونه خلایی از نظر «تیوری» وجود نداشته است.

امروز هم باوجودی که میدان معرکه روز تا روز داغ تر می شود تلاش های سیاسی با همان منوال سابقه کماکان ادامه دارد که می توان از تلاش های قبرس و روم در مورد حل معضلهء افغانستان نام برد.

من این تلاش ها و جلسات را در روم و قبرس که یکی خواهان«لویه جرگهء اضطراری» و دیگر خواهان «لویه جرگه» می باشد نفی نمی کنم زیرا چنین تلاش ها ممکن است روزی راه حل بحران افغانستان را سراغ نماید و یا مشعلی برای نسل آینده در این راستا روشن کند و اگر احتمالاً هیچ چیزی نشود، سبب ازدیاد تجربه و عبرت دیگران خواهد گردید.

بهتر است گردانندگان جلسهء روم و قبرس یك بار به

سرتاپای نمایندگانی که به نمایندگی از مردم افغانستان دعوت کرده اند، نظر اندازند و بار دیگر به حالتِ فلاکت بار مردم افغانستان که در بدبختی دست و پا می زنند توجه نموده این دو حالت را با هم مقایسه کنند آنگاه به زودی درخواهند یافت که شاید تلاش های شان به نتیجه نرسد زیرا نمایندگان مذکور از مردم افغانستان فرسنگ ها فاصله دارند چه جای آن که نمایندگی آنها را نمایند.

اعضای جلسهء روم اکثراً از ممالك غربی دعوت شده اند که هر یك بیشتر از پانزده سال را در این کشور ها به سر برده است. اکثریت آنها مصروف زندگی در محیط غربی هستند و به آن خو کرده اند. در امریکا، کانادا، انگلستان، استرالیا، فرانسه و... خانه های مجلل خریده اند، خود شان، موتر شان و اولاد شان بیمه هستند، در بانك ها پول دارند، داد و ستد می کنند، جگر گوشه های آنها در بهترین پوهنتون های دنیا تحصیل می نمایند، در هر جایی که به سر می برند تابعیت همان مملکت را دارند، با خارجی ها عقد نکاح بسته اند، انواع غذاها و خوردنی ها را در اختیار دارند، برای رفع خستگی برای یك ماه، دوماه و سه ماه به کشورهای افسانوی به سیاحت می روند و بالاخره از «الف» تا «یا» مطابق محیط غربی عیار هستند. اما مردم افغانستان در حالتی قرار دارند که به هیچ صورت با زندگی آنها و شرایط محیطی غرب سازگار نیست.

مردم افغانستان در حالت بسیار بحرانی به سر می برند. آنها یك وقت نان شکم سیر نمی خورند، در چای صبح حتی بوره نمی داشته باشند، چراغی به خاطر روشن کردن ندارند و اکثراً نان شب را شام ویا در روشنی مهتاب تناول می کنند، جنگ همه روزه آنها را تهدید می کند و فرزندان شان را به کام خود فرو می برد، یك پول ذخیره ندارند، نان صبح را می خورند برای شام حیران اند، اکثراً مادران گرسنه می خوابند و نان خود را فرزندان خویش می خورانند، تعلیم و تربیه اصلاً وجود ندارد، زندگی آینده اصلاً مورد بحث نیست، موتر و چاکر و دارو داکتر به کسی میسر نیست، صدها هزار انسان گدایی می کند، ملیون ها انسان صرف به خاطر پرکردن شکم مبارزه می کنند، خلاصه باید بگویم که بدبختی، سیاه روزی، گرسنگی، جنگ و هزاران نابسامانی دیگر مردم افغانستان را تهدید می کند و آینده، آنها را روز به روز تاریکتر می سازد.

من در این جا می خواهم قبل از آن که به اصل بحث ادامه بدهم چند چشم دیدی را که می تواند تصویر اصلی مشکلات مردم افغانستان و نابسامانی های آنها را بیان نماید، ذکر کنم تا پیشنهاد کننده، هر طرح و سازنده، هر حکومتی قبل از همه آنرا در نظر بگیرد.

شب های سرد زمستان کابل بود، سردی هوا بدن را نیش می زد، من با دو تن از برادران دیگر به عیادت یك دوست مان

در حدود
رفته بودیم، بعد از احوال پرسی ها و صرف طعام دسترخوان خاطره ها و قصه های دوران جهاد هموار گردید. هر یکی خاطره یی بیان می کرد و دیگران گوش می دادیم. دقیقه به دقیقه قصه ها آنقدر عاطفی می شد که گاهی آه آتشین از سینه بیرون می آمد و گاهی اشك در چشمان حلقه می زد و گاهی برادری فریاد کفر شکن الله اکبر را سر می داد، نماز خفتن را به امامت یکی از برادران ادا نمودیم و تا نیمهء شب به سراغ داستان ها و خاطرهٔ های دوران جهاد و حالات فلاکت بار مردم مظلوم خود رفتیم و بعداً رخت شب بر سر کشیدیم. هنوز ساعتی نگذشته بود که صدای خوفناکی بر در و دیوار خانه پیچیدن گرفت، فریاد ها مانند اهتزاز امواج دریا پیهم به گوش می رسید، همه با سراسیمه گی تمام از خواب برخواستیم، ندای کفر شکن الله اکبر به خاطر نماز فجر با فریاد ها همنوا گردید و صاحب خانه دهنهء سمت خانهء همسایه را باز کرد به گفتهء وی منزل بابا شیر محمد بود «خیرت باشد بر سر بابا شیر محمد باز چه مصیبت نازل گردیده است» همین گفت و به آواز بلند چند بار صدا زد« بابه شیر محمد، بابه شیرمحمد بابه...» جوابی به گوش نرسید«خانهء بابه شیر محمد دزد نیامده باشد» همین گفت و صاحب خانه دوان دوان به طرف خانهء بابه شیرمحمد شتافت و بعد از چند دقیقه برگشت و خبر وفات خانم بابه شیرمحمد را آورد، ما هم چون صاحب خانه را مصروف

راه حل بحـران افغانسـتان چیست؟

افغان ها چگونه می توانند یک حکومت مستقل و یک نظام سیاسی آزاد بسازند

از بیست و دو سال به این طرف قضیهء افغانستان سر زبان هـا بـود ، و در ایـن دوران گاهی مهـمترین مـوضوع بین المللی محسوب گردیده و گاهی از نظر ابرقدرت های جهان بنابر حفظ منافع خصوصی شان، قسماً به دور افتاده است.

افغـانسـتان پس از تجاوز شوروی در جدی ۱۳۵۸ مطابق دسـمبـر ۱۹۷۹ رسماً آزادی سیـاسی خود را از دست داد و در جامعهء بین المللی ۱۲۳ کشور مستقل دنیا تجاوز قشون سرخ را بر این کشور محکوم کرد. پس از موضع گیری جدی امریکا در رابطه با تقبیح تجاوز شوروی ۱۲۳ کـشور خواهان خروج هرچه

سوگواری همسایه اش دیدیم، خواستیم بعد از نماز فجر رخصت شویم مگر غم و اندوه دوست ما به ما اجازه نداد، او نهایت متأثر بود در حالی که زاز زار می گریست در مورد بابه شیرمحمد چنین معلومات می داد:

«بابه شیر محمد از مسلمان های بسیار پاك و با دیانت منطقهء ما است. وی زندگی عجیب و غریبی دارد عمر خود را صرف مبارزه نموده و تمام فامیل خود را قربان آرمان های جهاد کرده است. او چند سال توسط کمونیست ها زندانی شده بود، سه فرزند جوان وی در جریان تجاوز روس ها به شهادت رسیدند. بعد از پیروزی مجاهدین بابه شیرمحمد با اعضای باقی ماندهء فامیل خود به کابل آمده چندی نگذشته بود که برادرکشی آغاز شد. روزی بابه با خانمش به خانهء کدام دوست خود رفته بود که خمپارهء نا آشنا بر خانهء غریبانهء بابه فرود آمد و تمام اعضای فامیل بابه شیرمحمد را تکه تکه ساخت، آن روز که زمین و آسمان خون می بارید گذشت اما امروز...»

مردم جمع شده بودند صدای نوحه و گریان بابه شیرمحمد با گذشت هر دقیقه بیشتر شده می رفت ما هم با چشمان پر اشك به نزد بابه شیرمحمد آمدیم تا خدمتی کرده باشیم هر چه بابه را تسلی می دادیم به همان اندازه فریاد های وی بیشتر شده می رفت تا آن که در میان گریه و فریادها و ناله های آتشین بابه شیرمحمد از هوش رفت. بعد از دقایقی چشمانش را باز

کرد و دوباره اشك از چشمانش چون سیل به فوران نمود ، دوست ما آهسته آهسته به او نزدیك شد آیات چندی از کلام پاك تلاوت کرد ، عرض نمود همه مخلوقات فانی شدنی اند و وقت مرگ و زندگی به دست پروردگار است کسی آنرا کم و زیاد کرده نمی تواند و باز تو! بابه که کوه مقاومت هستی چرا گریه می کنی، بس است دیگر بس است!

با صدای بسیار آهسته یك کلمه را در چندین بار چنان می گفت: «از مرگ نمی ترسم تو خو می فامی... کاش خدا جان مرا هم می گرفت... چطور بگویم... نی... به خاطری گریان می کنم که حالا یك پیسه به خاطر کفن...» گریه حرف او را قطع کرد ، همه گریه کنان دست به گردن او انداختیم و او را تسلی دادیم. تا شام روز همان جا بودیم تا مراسم جنازه و سوگواری گذشت. بعد از ادای نماز شام با چشمان گریان بابه شیرمحمد را به حال خودش مانده مرخص شدیم.

دو روز بعد که هوا کمی صاف و آسمان کابل نمایان شده بود ، هنوز تصویر بابه شیرمحمد در چشمان ما بود و صدای ناله های وی در گوش طنین می انداخت، به خاطر دیدن شهر کابل با چند برادری(احمد رفیع، نجیب الله و...) به پارك شهر نو آمدیم در مقابل سینما غرفه های بولانی پزی و کراچی های دستی توجه را جلب می کرد ، در مقابل هر غرفه و یا کراچی دستی چند میز و چوکی گذاشته شده بود که حیثیت هوتل های

سیار را داشتند. ما هم به خاطری که اوضاع شهر و رفت وآمد مردم را درست مشاهده نمایيم عقب یك میز جای گرفتیم. شاگرد هوتل آمد و گفت: «چی بیارم، سمبوسه یا بولانی؟» تقاضای بولانی کردیم هنوز لقمه یی به دهن نبرده بودیم که طفلی در حدود یازده ساله مقابل چشمانم استاده شد و چنان حاجت مند و محتاج به طرف من و بیشتر طرف بولانی می نگریست که نزدیك بود دلم در سینه تکه تکه شود. با گریه گفت سه روز شده نان نخورده یم یك دانه بولانی... از خوردن دست گرفتم بولانی را برایش دادم، در پهلوی ما درخت بزرگی بود طفل به طرف درخت دید و دو طفل دیگر درحدود پنج ساله و هشت ساله نمایان گردیدند که قبلاً متوجه آنها نبودم. هرسه با هم یکجا شدند، برادر بزرگتر بدون آن که توجه به بولانی داشته باشد با سرور و شادمانی تمام که نمی توانم آنرا بیان دارم به نوبت یك یك لقمه به دهن خواهر و برادر خود می کرد و در اخیر خواهر کوچك یك پارچه کوچکی بولانی را به دهن برادر بزرگتر داد و با چشمان گریان هردو لبخندی زدند، خدا خود می داند که من چه حال داشتم و به چه فکری غرق گردیده بودم که صدای دوستم که مقابلم نشسته بود سکوت را درهم شکست «برخیزید که برویم». سه سال گذشت اما تا حال نگاه های حاجت مندانه آن طفل یازده ساله در دیدگانم چرخ می زند.

تقریباً بیست روز قبل در کلنیك مصروف معاینه یك

مریض بودم که یك مریض عاجل را آوردند، مریض یك خانم ۳۵ ساله بود و طفل شیرخوار هم در سینه داشت. بعد از معاینهٔ فشار مریض را تقریباً صفر یافتم با عجلهٔ بیشتر داخل عمل شده بعد از نیم ساعت توانستم بیمار را از حالت بی هوشی به هوش آرم. خداوند به وی عمر دوباره داد و ادویهٔ چند روزه توصیه کردم. برای شوهرش و خانم همسایه که همرای ایشان آمده بود گفتم که پنج روز بعد مریض را بیاورید تا برای معالجهٔ اساسی وی را به یك شفاخانه معرفی کنم. تقریباً بیست روز گذشت سر و کلهٔ وی معلوم نشد. فکر کردم شفاخانه و یا پیش کدام داکتر دیگر رفته باشد.

در روز قبل زنگ خانه به صدا در آمد، وقتی در را کشودم طفل تقریباً ۸ ساله عقب دروازه ایستاده بود مؤدبانه و با کمال احترام گفت داکتر صاحب! حالت مادرم خوب نیست یك بار اگر زحمت نمی شود برویم ، بعد از چند سوال دانستم که همان مریض است. ادویه و لوازم مورد ضرورت را گرفته به سوی خانهٔ شان به راه افتادم، وقتی بالای مریض رسیدم که جان را به جان آفرین تسلیم نموده بود و پسران و دختران کوچك در گرد او حلقه زده گاهی فریاد و گریه می کردند و گاهی بر فرق خود می کوبیدند. خیلی متأثر شدم و برای ایشان گفتم«نه گفته بودم که پنج روز بعد حتمی بیاید» شوهرش در حالی که سر به گریبان انداخته بود آهسته سر بلند کرد و گفت: «گفته بودید

صاحب» گفتم پس چرا او را نیاوردید؟ با این گفتم و گفتی ها و چرا، چرا ها سیل اشك مرد بیشتر می شد تا آن که دهن گشود «داکتر صاحب! از حال مردم کس خبر نداره، خدا خودش می داند به در صد نفر رفتم هیچ کس قرض نداد، دیروز صاحب کار هزار کلدار داد، برای خوردن هم چیزی نداشتیم بازهم تصمیم داشتم که امروز پیش تان بیایم» دیگر حرفی به زبان نیاوردم بدون آنکه چیزی بگویم با دل مملو از نا امیدی ها منزل ایشان را ترك کردم و با خود گفتم که افسوس بر ما و نفرین بر ما که از حال برادر خود خبر نداریم که از غربت و فقر جان می دهد.

حال از ماتمکده، خاطره ها بیرون آمده به اصل هدف برمی گردیم. ملت مظلوم شامل هزارها بابه شیرمحمد و ملیون ها طفل حاجتمند و یتیم می باشد و صدها بیمار در اثر فقر و غربت قربانی بیماری های گوناگون می شوند مگر کسی به داد ایشان نمی رسد. شما بگویید آیا کسی فریاد آنها را شنیده و یا اقلاً اظهار همدردی نموده است؟

کدام یك از اعضای جلسه، روم به نمایندگی از این قوم که پول کفن را برای مرده های خود ندارد، به نمایندگی اطفالی که زباله دانی ها را به خاطر یك لقمه نان تلاشی می کنند و یا به نمایندگی بیمارهای که پول دوا را نداشته و در بستر نا امیدی و غربت جان می دهند، در این گردهمایی اشتراك ورزیده است؟؟

من مخالف تلاش های روم نیستم و هم شاید مخالف طرز زندگی اعضای جلسهء روم نباشم زیرا افغانها در اثر فاجعه یی که کمونیست ها در افغانستان آفریدند به هر کنج و کنار دنیا پراگنده شدند و در هر جایی که هستند لاجرم با محیط آن سازش کردند. بدون شك آنها جز قشر تعلیم یافته و چیزفهم افغانستان هستند و حق دارند در حصهء کشور شان تصمیم بگیرند و نظر دهند مگر این نکته را باید متوجه باشند که آنها وقتی می توانند از افغانها نمایندگی کنند که در میان افغانها باشند و افغانهای درد دیده ایشان را به نمایندگی خود برگزینند، در غیر آن تلاش های آنها ضیاع وقت خود شان خواهد بود.

جلسهء روم، طرح آن و اکثریت اعضای آن با شرایط کنونی افغانستان کمتر سازگاری دارد فلهذا من همین قاعدهء کُلی را به آنها نیز پیشنهاد می کنم که طرح آنها وقتی می تواند پیاده شود که ظرف آن آماده باشد یعنی طرح پس از مطالعهء دقیق از شرایط محیطی و طرز زندگی مردم افغانستان و نابسامانی های که دامنگیر آنها است، می تواند به کرسی عمل تکیه بزند.

فکر می کنم همین جلسات و گردهمایی ها بیشتر شکل سیاسی دارد و در خارج از افغانستان به نمایندگی از مردم افغانستان دایر می گردد، مردم مظلوم و بیچارهء ما را کاملاً از نظر انداخته و به باد فراموشی داده است زیرا هیچ کسی از

ملت نپرسیده و ملت هیچ کسی را به نمایندگی خود تعیین نکرده است و باید هم چنان باشد چرا که تا حال شرایط مساعد نگردیده است تا نمایندگان مردم انتخاب گردند.

ملت مظلوم ما همیشه مانند رمهء گوسفندان در اختیار چوپان بوده و هیچ گونه اختیاری از خود نداشته است. به هر طرف که چوپان اشاره کرده مجبور گردیده به همان سمت حرکت کند. چوپان از گوشت جدا، شیر جدا و پوست جدا استفاده نموده و به گوسفندان حتی به صدای بلند حق بربر کردن را نداده است. مگر باید دانست که دیگر آن زمان گذشته است تنها راه حل بحران افغانستان وقتی می تواند دریافت گردد که فرد فرد افغان مطالعه گردد، حقوقش تأمین و مطابق حال و شرایط محیطی طرح مناسبی پیشنهاد و بعداً عملی شود.

در مورد جلسهء قبرس که اکنون دور سوم خود را پشت سر زده است باید بگویم این پروسه سیاسی به خاطر رقابت های منطقوی جهت تأمین اهداف دیگران در افغانستان به میان آمده و صرف نشان دهندهء فعالیت های کشور های مختلف در افغانستان می باشد. اعضای جلسه تحت شرایط تنگ به اساس شناخت های قبلی و اعتماد شخصی برگزیده شده اند که مشکل است به این شکل راه حل برای بحران افغانستان سراغ گردد.

جلسهء قبرس تداوم فعالیت های سازمان های منطقوی می باشد که سر بله نخ توسط آنها درچند جای بسته شده است.

در مورد شورای تفاهم باید گفته شود که اگرچه این شورا در همسایگی افغانستان فعالیت می کند مگر طرحهای آن آنقدر از شرایط کشور فاصله دارد که فکر می شود درباره، کدام کشور اروپایی حرف می زند. به صراحت می توان گفت که اگر شوری های نظیر شورای تفاهم، در جهت تفاهم و هماهنگی جوانب متخاصم مساعی به خرج دهند، راه حلی برای بحران به دست خواهد آمد. مگر متأسفانه که رهبری این شوری ها همیشه با عصبانیت تمام گروه های مختلف دیگر را زیر سوال قرار می دهند و خود شان را برای رهبری افغانستان دارای صفات کامل می دانند که این موضوع خود اهداف صلحجویانه، این شوری ها را زیر سوال قرار می دهد.

عجیب است که بعضی شوری ها به نام های صلح، همبستگی، وحدت و ... تأسیس می شوند و بدون آنکه اهداف اساسی خود را تعقیب نمایند، هریك خود را بهترین حقدار کرسی اول دولت معرفی نموده حق اولیت را برای خویشتن اختصاص می دهند و دیگر همه مردم را نادان می انگارند.

به صراحت می توان گفت که این طرح ها از ما نیست و هرگز نمی تواند درد جامعه، ما را دوا نماید.

مطلب نوشتن از تمام این مثال ها و گفته ها را می خواهم در یك جمله خلاصه کنم، قبل از پیشنهاد هر طرحی در قدم اول لازم است تا وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، اداری و نظامی افغانستان عمیقاً مطالعه گردد و مطابق آن راه حل جستجو شود در غیر آن هیچ گونه نتیجه یی نخواهد داشت.

۲- وحدت ملی تأمین گردد: قبل از به وجود آمدن هر طرحی به خاطر حل معضلهء افغانستان یکی از اساسی ترین بندها «تأمین وحدت ملی» در کشور می باشد زیرا اگر هر گونه طرحی از داخل و یا خارج پیشنهاد گردد، در شرایط کنونی شاید مورد قبول یك گروپ، یك قبیله و یا ملیتی واقع شود مگر از طرف اکثریت ملت و یا نصف آن رد خواهد شد فلهذا لازم می افتد که تلاش های سیاسی در قدم اول متوجه چگونگی به وجود آمدن وحدت ملی شود تا طرح پیشنهاد شده مورد قبول واقع گردد. تأمین وحدت ملی برای احیای دوبارهء افغانستان یك امر حتمی به حساب می رود و بدون آن کشور هرگز صاحب ارادهء خودی و قدرت و صلاحیت تصمیم گیری نمی شود. پس ضروری است تا در این راستا مساعی به خرج داده شود و برای تأمین این امر مهم و حیاتی فعالیت همه جانبهء سیاسی آغاز گردد.

در افغانستان ملیت های مختلف زندگی می کنند و هر کی

مربوط هر قبیله و عشیره و یا هر مذهبی باشد افغان است. افغان ها با هم منافع مشترك دارند و منافع فرد فرد آنها صرف زمانی حفظ شده می تواند که وحدت ملی ایشان حفظ باشد و از یك موضع دفاع بکنند. افغانستان مال شخصی کسی نیست و هیچ ملیتی بالای ملیتی دیگری برتری ندارد. تنها وضعیت اجتماعی و سطح زندگی می تواند ملیت ها را از هم متمایز بسازد که این مسأله به حفظ حقوق و وحدت ملی کشور هیچ ارتباطی ندارد. تداوم و بقای هر ملیت در وحدت آنها نهفته که در یك صف واحد روی وجه مشترك منافع ملی جمع شوند و آزاد زندگی نمایند.

کسانی که به خاطر حفظ منافع یك ملیت مبارزه می کنند باید به خوبی بدانند که آنها با این عمل در حقیقت سند مرگ خود را امضاء می نمایند زیرا اگر ملیت ها به شکل مستقل تقاضای حقوق کنند در بین یك حکومت ده دولت دیگر به وجود خواهد آمد و هر یکی منافع دیگری را بیشتر متضرر خواهد ساخت فلهذا یگانه راهی که می تواند بقای افغانستان را تضمین کند همانا وحدت ملی ملیت های مختلف به خاطر حفظ منافع مشترك آنها می باشد.

کسانی که از برتری یك ملیت حرف می زنند و یا می خواهند ملیت مذکور را حق دارتر، مظلوم تر و بهتر معرفی کنند عامل اصلی تباهی و بربادی افغانستان می باشند. حقوق

زودتر عساکر شوروی از افغانستان گردید و به پشتیبانی از جنبش مقاومت، اعاده‌ء آزادی سیاسی افغانستان را تقاضا نموده هر نوع رابطه‌ء سیاسی و اقتصادی را با دولت تحت الحمایه‌ء شوروی در افغانستان زیر سوال قرار دادند.

در قبال قضیه‌ء افغانستان جامعه‌ء بین المللی سیاست صادقانه نداشته و همیشه مطابق منافع کشورهای با صلاحیت در چرخش بوده است. مثلاً تا زمانی که شوروی منحیث یك حریف باقوت در مقابل امریکا و بازار اقتصادی اروپا وجود داشت و هر لحظه می توانست منافع آن ها را در آسیا تهدید کند، موضع گیری اروپا و امریکا و دیگر متحدین آنها در رابطه با افغانستان نهایت جدی و قاطعانه بود و به عنوان حق خودارادیت مردم افغانستان، بر ضد اتحاد جماهیر شوروی از هیچ گونه مساعی دریغ نمی ورزیدند.

کشورهای همسایه سه گانه(چین، پاکستان و ایران) در حالی که هریك هدف خود را تعقیب می کرد، چون هر سه در معرض خطر تجاوز نظامی، سیاسی و یا اقتصادی کشور بزرگ شوروی قرار گرفته بود بر ضد شوروی موقف مشترك داشتند و به خاطر تحقق آرمان های خویش و منافع کشورهای شان از جنبش مقاومت که بر ضد تجاوز شوروی در افغانستان قد علم کرده بود، علناً پشتیبانی می کردند. مگر زمانی که شکست نظامی سیاسی و اقتصادی شوروی ها در افغانستان نمایان

و منافع اتباع کشور باید به حساب فرد محاسبه شود نه به حساب ملیت ها زیرا در یك کشور واحد و ملت واحد حقوق فرد فرد مساویانه تأمین می گردد و بهتر می تواند بقای آنها را تأمین کند.

اصل مهمی که برای بقای یك ملت از نتیجهء وحدت ملی حاصل می شود عبارت از ارادهء خودی و قوت تصمیم گیری یك کشور راجع به سرنوشتش می باشد. به این معنی که اگر ملتی وحدت ملی خود را حفظ نماید و منافع ملی را بالاتر از منافع شخصی و یا قومی خود بداند می تواند آزاد زندگی کند و آزادی سیاسی به دست بیاورد که متأسفانه ما از این اصل محروم هستیم فلهذا هیچ کشور دنیا حاضر نیست ما را به رسمیت بشناسد.

از نظر تاریخی وحدت ملی افغانستان در طول سه سدهء اخیر سه بار از هم پاشیده است که هر بار این مسأله بعد از تجاوز و یا در جریان تجاوز قوای بیگانه به افغانستان رخ داده است. بار اول در قرن ۱۸ بعد از کشته شدن نادر افشار زمانی که مرض نفاق افغانستان را که تا آن وقت به این نام مسمی نگردیده و دولت مستقل به حساب نمی رفت، سخت تهدید می کرد. هر قوم حکومت مستقل را اعلان کرده بود و هر یك به خاطر ثابت نمودن برتری خود مبارزه می کرد تا آن که احمدشاه ابدالی به صفت کلان قوم از طرف جرگه انتخاب

گردید. احمدشاه ابدالی با هوشیاری، ذکاوت و دلاوریی که داشت به مشوره مادر نیك سیرت خود و دیگر سرداران و بزرگان اقوام مختلف توانست به زودترین فرصت وحدت ملی را تأمین نماید و حکومت مستقل افغانستان را که پایتخت آن در قندهار بود تأسیس کند. حمله حکومت آن وقت ایران به هرات عقب زده شد و این حکومت توانست به زودترین وقت به امپراطوری درانی تبدیل شود و الی هندوستان، ترکستان و بعضی قسمت های ایران امتداد پیدا کند.

بزرگترین حکمتی که توانست افغانستان در دنیا نام و نشان پیدا نماید و نخستین دولت مقتدر افغانها، در این سرزمین تشکیل شود وحدت ملی و ترجیح دادن منافع ملی نسبت به منافع خصوصی و قبیلوی بود. مگر این وحدت پایه های اساسی نداشت و نقطهء محوری و سمبول آن موجودیت شخص خود احمدشاه ابدالی بود که مظهر وحدت ملی و تمام پیروزی ها شناخته می شد.

بعد از وفات احمدشاه فرزندش تیمورشاه پایتخت را به کابل انتقال داد و تا حدودی توانست دست آوردهای پدر را حفظ کند مگر بعد از وی مرض قدرت طلبی و جاه طلبی و حفظ منافع خصوصی یك بار دیگر بر منافع ملی فایق آمد و افغانستان دوباره شکار طاعون نفاق گردید و چندین حکومت در قلمرو آن تأسیس شد. حتی در قندهار اقوام غلجایی و

درانی به جان یکدیگر افتادند و هرکدام حکومت های مستقل داشتند.

بار دوم در قرن ۱۹ در زمان تجاوز اول انگلیس به افغانستان قبل از آن که امیرعبدالرحمن خان بر مسند سلطنت تکیه بزند یك بار دیگر در کشور خانه جنگی و برادر کشی زبانه کشید و چندین حکومت به حساب ملیت ها و قبایل در گوشه و کنار مملکت تأسیس گردید.

امیرعبدالرحمن خان پیوسته با به قدرت رسیدنش علت اساسی درد کشور را تشخیص داد و در صدد علاج آن برآمد. او توانست در ظرف ١٦ سال بعد از متقبل شدن مشکلات فراوان، وحدت ملی افغانستان را تأمین نماید و سرحدات آن را بار دیگر تشخیص دهد. امیر موصوف علما، ادبا و شعرا را قدر می کرد و همیشه از آنها مشوره می گرفت. شخص امیر یگانه راه بقای افغانستان را احیاء وحدت ملی می دانست و هر گز اجازه نمی داد هر ملیت خودسرانه دعوای حقوق مستقل نماید.

امیرعبدالرحمن خان بعد از آن که یك دولت مستقل را توانست ایجاد کند وصیت نامهء تحت نام «پند نامهء دین و دنیا» نوشت که متأسفانه تا زمان وفات وی تکمیل نشد. این کتاب که ۱٤٠ صفحه آن به خط خود امیر تحریر گردیده و در کتابخانهء بیهقی نسخهء قلمی آن موجود است سراسر به اصل وحدت ملی افغانستان تأکید می کند و شناخت اساسی از اقوام

و قبایل مختلف و وحدت و یك پارچگی افغانستان را یگانه ضامن بقای این کشور می داند.

این اتحاد بین ملیت ها نیز الی زنده بودن امیر قوت داشت مگر بعد از آن هم توانست الی تجاوز شوروی بر افغانستان سلسلهء خود را نگهدارد.

بار سوم افغانستان در قرن ۲۰ پس از تجاوز شوروی مورد تهدید خانه جنگی و فروپاشی وحدت ملی قرار گرفت و بعد از شکست و خروج نیروهای شوروی و سقوط آخرین حکومت دست نشاندهء آن در کابل به اوج خود رسید و تا امروز ادامه دارد.

باز هم برای به وجود آمدن یك حکومت محوری در افغانستان به همان عنصر کهنه یعنی وحدت ملی ضرورت است که این بار این مهم به دوش ما و در عصر ما می باشد فلهذا بر ماست، در صورتی که واقعاً خواهان افغانستان آزاد و مستقل باشیم، قبل از همه، طرحی برای تأمین وحدت ملی و انسجام این ملت از هم پاشیده، سراغ نماییم و بعداً به فکر ساختار و چگونگی تشکیل حکومت و اتخاذ سیاست داخلی و خارجی شویم.

فروپاشی وحدت ملی افغانستان این بار نسبت به گذشته خطرناك تر است و به وجود آوردن یك محور اساسی برای این اصل دشوارتر، زیرا ملت این بار بر خلاف گذشته از سه زاویه مورد تهدید قرار گرفته که اولی از دیدگاه عقیدتی، دومی از

دیدگاه قومی و سومی از دیدگاه سیاسی می باشد.

با تأسیس حزب دموکراتیك خلق، نخست هستهء اختلاف عقیدتی در کشور بنیانگذاری گردید که بعد از روی کار آمدن رژیم کمونیستی در ۷ ثور ۱۳۵۷ تقویت یافت و بعد از تجاوز مستقیم شوروی به افغانستان به اوج خود رسید. مکتب کمونیستی که در سر خط اهداف آن دشمنی با اسلام و مبارزه به عقاید اسلامی قرار داشت نتوانست به پیروزی برسد. چون مردم افغانستان همه مسلمان هستند و تا پای جان از دین مقدس خود دفاع می کنند، برضد حاکمیت کمونیستی قد علم کردند تا آنکه در نتیجه حکومت کمونیستی نابود گردید و سبب شد تا کمونیزم در هستهء مرکزی اش خنثی گردد.

کمونیزم با افغانستان از هر لحاظ بیگانه بود و به هیچ صورت امکان نداشت کشوری چون افغانستان را که از نظر رشد اقتصادی در پایین ترین سطح قرار داشت و از نظر عقیدتی پیرو اسلام سنتی بود، مانند کشورهای کمونیستی ساخت.

تجاوز شوروی به افغانستان و ناکامی تحمیل عقیدهء کمونیستی به زور پیشرفته ترین سلاح ها و پیشرفته ترین اردوی جهان ثابت ساخت که جز دین مقدس اسلام در افغانستان عقیدهء دیگری حکومت کرده نمی تواند. کسانی که آگاهانه فریفتهء عقاید پوچ و فریبندهء کمونیزم شده بودند اگر ظاهراً اظهار ندامت نکنند شاید در نزد وجدان خود ملامت باشند و

دیگر قصد رفتن به سوی مدرسهء کمونیزم را نداشته باشند.

سرنوشت عقیدهء کمونیستی در افغانستان باید بزرگترین درس عبرت برای کسانی باشد که می خواهند عقاید خارجی و غیراسلامی را به افغانستان بیاورند.

بزرگترین درزی که فعلاً در بین مردم افغانستان به وجود آمده است و پیوسته ازطرف کشورهایی که منافع خود را در اختلاف افغانها می بینند، تحریك می شود عبارت از خط فاصل« مسلمان و کمونیست» است.

من عقیده دارم و به صراحت می خواهم بگویم که در افغانستان دیگر کمونیست وجود ندارد و اگر زمانی اشخاصی به این عقیده وجود هم داشتند پس از سقوط اتحاد شوروی و پس از سقوط حکومت کمونیستی و نتایج شرم آور آن نادم و پشیمان شدند و کسانی که بر عقیدهء کمونیستی خود ثابت ماندند از افغانستان برای ابد فرار کردند و در سواحل آرام لنگر انداختند که این گروپ هم شاید از صد نفر تجاوز نکنند.

اجرا نمودن وظیفه در دولت های تحت ادارهء شوروی در افغانستان دلیل کمونیست بودن هرگز شده نمی تواند و بازهم اگر گناه تلقی شود بعد از سقوط حکومت کمونیستی مطابق فرمان الهی و ارشادات نبوی همه مردم مورد عفو قرار گرفته اند و داستان«کمونیست و مسلمان» پایان یافته است. اگر قرار باشد که اطلاق انسان به تمام بشریت شود باید دانست که انسان

همیشه سهو و خطا و اشتباه را مرتکب می شود و هر آن وقتی که متوجه اشتباه و خطای خود شود خداوند مهربان دروازه های توبه را برایش باز گذاشته و هیچ گاه کسی را از دربارش نا امید نمی سازد.

افغان هایی که در حکومت های تحت سیطرهء شوروی در افغانستان وظیفه اجرا کرده اند ده نفر، صدنفر و هزار نفر نبودند که همه آنها کنار زده شوند و این سلسله برای ابد خاتمه بیابد. تقریباً یك ملیون نفر در ادارات نظامی و ملکی دولتی مصروف اجرای وظیفه بودند و از همین طریق امرار معاش می کردند که اگر خانواده های آنها را نیز حساب کنیم حد اقل سه ملیون نفر را تشکیل می دهد.

آیا می شود این سه ملیون افغان را نادیده گرفت؟

آیا می شود بدون اشتراك این کدر فعال و با تجربه دولتی، ماشین حکومت را به گردش آورد؟

آیا می شود بدون آنها یك اردوی نیرومند ملی را به وجود آورد؟

همه می دانند که آنها نصف پیکر جامعهء ما را می سازند و هرگز ممکن نیست نادیده گرفته شوند. اگر بازهم برادری پیدا شود که عقلش قد ندهد و کسانی را که در دولت های سابقه اجرای وظیفه نموده اند نادیده بگیرد باید به این سوالات متوجه شود که:

شما که این جمعیت بزرگ را نادیده می گیرید آیا گفته می توانید که این سه ملیون انسان را چه می کنید؟

آیا ممکن است همه را نابود سازید؟

آیا ممکن است همه را زندانی کنید؟

اگر جواب مثبت باشد آیا گفته می توانید که به کدام حق و به کدام قانون می خواهید اجراآت نمایید؟

حتمی جواب خواهید داد به قانون قرآن. پس باید گفت که اگر به اساس قرآن عمل شود قرآن آنها را از آنچه که کرده اند عفو کرده است و پاداش نیك را در صورتی که واقعاً نادم و پشیمان باشند و از اشتباهات و گناه های خود صادقانه توبه نموده باشند، به آنها می رساند.

من از تمام مردم افغانستان تقاضا می کنم که گذشته ها را پشت سر گذاشته و برای نجات کشور و حفظ منافع ملی چنین اختلافات بی اساس را کنار بگذارند و چون یك ملت واحد، مسلمان و باهم برادر یکبار دیگر در تاریخ ثابت نمایند که افغانها در هرگونه شرایط سخت و دشوار توانمندی آنرا دارند که متحدانه عمل کنند و برای بقای کشور و کسب آزادی سیاسی شان دسایس دشمنان خود را نقش برآب ساخته بیرق آزادی خود را بلند نگهداشته می توانند.

ما افغان ها باهم برادریم و در بین ما کمونیست وجود

ندارد اگر بعد از تجربهء بزرگ ناکام کمونیزم، افغانی حاضر شود که اینقدر بدبخت گردد و خود را کمونیست بگوید ما از وی نیز تقاضا می کنیم که به خدا روی آورد و آخرت خود را برباد ندهد و ملت خود را شرمنده نسازد.

مسألهء دومی که سبب اختلافات بین افغانها گردیده و توسط دشمنان افغانستان همیشه به خاطر حفظ منافع شان دامن زده شده است عبارت از ایجاد روحیهء برتری قومی می باشد.

در افغانستان ملیت های مختلف مانند یك ملت واحد از سالیان قدیم به این طرف زندگی می کنند و همهء آنها خود را افغان و صاحبان اصلی این کشور حساب می نمایند. الی کودتای ثور ماشین زندگی افغانها به صورت عادی به پیش می رفت و از اختلافات قومی هیچ گونه سر و صدایی دیده نمی شد. مگر با به وجود آمدن رژیم کمونیستی در کشور زمینهء خوبی برای مداخلهء بیگانگان مساعد گردید و تداوم جنگ در افغانستان دست های زیادی را الی گلوی فرد فرد افغان رسانید. کشورهای همسایه به خاطر حفظ منافع اقتصادی، سیاسی و جغرافیوی شان در منطقه به رقابت پرداختند و هرکدام علیحده علیحده، به منظور حفظ اهداف مذکور ساحهء نفوذ خود را در بین افغانها وسعت دادند. کشورهای ابرقدرت که در حلقهء دوم قرار داشتند و تمام سود و ضرری که از جنگ برداشته می شد به کاسهء آنها می ریخت،

نیز بی تفاوت نمانده به نحوی از انحا نمایندگان خود را انتخاب نمودند و سری و یا علنی به گسترش نفوذ خود در بین افغان ها پرداختند.

پاکستان به خاطر آن که صوبهء واحد را در مناطق سرحدی خود داشته باشد بیشتر از پشتون ها حمایت کرد و پس منظر پیروزی های خود را در وجود آنها مشاهده نمود که فعلاً هم این برنامه تحت پوشش های مختلف ادامه دارد.

ایران به خاطر آنکه از یك طرف از رقابت با پاکستان در آینده عقب نماند و از طرف دیگر نفوذ مذهبی خود را در افغانستان تقویه کند به حمایت از ملیت هزاره پرداخت و تمام پیروزی های آیندهء خود را در چهرهء آنها مشاهده نمود.

اتحاد شوروی که دیگر رسماً منحل گردیده و جمهوری فدراسیون روسیه قدرت تصمیم گیری آنرا داشت منافع خود را که جز حفظ سرحدات کشورهای آسیای میانه نمی توانست چیزی دیگری باشد، در ملیت هایی جستجو کرد که در مناطق شمالی افغانستان یعنی سرحدات جنوبی کشورهای آسیای میانه قرار داشتند. بدون تردید جمهوری فدراسیون روسیه و کشورهای آسیای میانه هدف مشترك را تعقیب می کردند و ضمناً می خواستند از نفوذ روزافزون کشور های رقیب در منطقه به کشورهای شان جلوگیری کنند فلهذا آنها به حمایت ملیت های ازبك و تاجك که قبلاً هم یکعدهء آنها با رژیم دست

گردید و جامعهٔ بین المللی و کشورهای ذیدخل دانستند که دیگر کشتی شوروی در بحر هوس هایش رو به غرق شدن است، آهسته آهسته به خاطر آن که کشور مستقل و مقتدر اسلامی در کنار شان تشکیل نشود که بتواند منافع آنها را تهدید کند، از طرفداری جنبش مقاومت دست برداشتند و بالاخره آگاهانه ویا ناآگاهانه زمینهٔ آنرا مساعد نمودند تا یك حکومت مستقل در کنار شان تشکیل نشود.

کشور چین به خاطر جلوگیری از نفوذ نظامی شوروی در منطقه، گرفتن انتقام از اتحاد جماهیر شوروی، نجات کشورش از بحران اقتصادی که با نفوذ شوروی در منطقه توسعه می یافت و توسعهٔ اقتصادی چین به خاطر رشد نظام اقتصادی آن کشور با جنبش مقاومت مجاهدین افغانستان برضد شوروی مساعدت می نمود.

چین با استفاده از حمایت مجاهدین توانست از یك طرف مورد توجهٔ جهانی قرار گیرد و از طرف دیگر صنعت نظامی خود را به بازار تجارت اسلحه به نمایش گذاشته امتحان کند و همچنان مدرك بزرگ از فروش اسلحه به دست آورد.

ایران که نمی خواست از دو طرف توسط ابرقدرت ها به محاصره کشانیده شود و علاوه از نفوذ فرهنگ غرب مورد تهدید سیاسی، نظامی و اقتصادی شوروی قرار بگیرد، بی درنگ به حمایت مجاهدین پرداخت و این امر را وجیبهٔ

نشانده‌ء شوروی در کابل همکاری داشتند و یا به قسم ملیشه در شمال افغانستان نیرومند شده بودند، پرداختند.

از این تقسیم بندی و نشانی نمودن ساحه‌ء نفوذ کشورهای منطقه در بین ملیت های مختلف در افغانستان به وضاحت معلوم می شود که جنگ های اخیر بین ملیت ها کار افغان ها نبوده و در هر طرف قضیه منافع دیگران را تأمین می کرد.

با توجه به این تقسیم بندی ساده تر می توان گفت که وحدت ملی افغان ها دست خوش هوس های دیگران گردیده و تنها زیان آن به افغان ها رسیده است و بس.

پس لازم است افغان ها به هوش آیند و بدانند که فریاد های ملیت مظلوم هزاره، ملیت محروم ازبك، طرح های حکومت فدرالی، فریاد های اکثریت پشتون و یا فاشیزم پشتونها و فریادهای تاجك ها بروند تاجکستان و ازبك ها بروند ازبکستان صدای دشمنان قسم خورده‌ء افغانستان است که از گلوی خود آنها غیرارادی خارج می شود.

یگانه صورتی که افغانستان می تواند باقی بماند و حیثیت سیاسی خود را دوباره در جهان حاصل کند طرح یك ملت واحد است که در آن ملیت ها منافع علیای ملت را ترجیح دهند و حقوق فرد فرد کشور مربوط هر ملیتی که باشد مساویانه تأمین گردد.

اگر ملیت ها خواهان حقوق بیشتر باشند باید بدانند که امروز افغانستان به ویرانه یی می ماند که نه در دارد و نه دروازه، نه دیوار ایستادهء در آن به نظر می خورد نه سرو آزاده یی، نه اقتصاد دارد و نه اردو و نه اداره یی. خلاصه آن که به خانهء خالی می ماند که هیچ چیز در آن وجود ندارد. امروز افغانستان بالای ما و شما و تمام ملیت ها و بالاخره فرد فرد کشور حق دارد تا نظام سیاسی آنرا به پا ایستاده کنیم، به خاطر اعادهء آزادی سیاسی مبارزه کنیم و بالاخره از هیچ گونه قربانی به خاطر احیای وطن عزیز خود دریغ نورزیم و زمانی که افغانستان از اثر مساعی و قربانی های ما دوباره شگوفان گردید آنگاه حق خود را مطالبه کنیم. بدون شك باید باور داشته باشیم که اگر ما به اخلاص تمام به مشابهء یك ملت واحد افغان برای آبادی و عمران وطن خویش به مبارزه پرداخته باشیم، حقوق فرد فرد ما حفظ خواهد شد.

فعلاً افغانستان به پدری می ماند که یك افغانی در جیب ذخیره ندارد و به نسبت مریضی از کار غریبی نیز بازمانده است و ما فرزندان حق ناشناس از هر طرف به نام های تاجك، پشتون، هزاره، ترکمن، ازبك و... کارد ها و تبرها را برداشته ایم که زود باش و حق ما را تادیه کن و چون پدر چیزی ندارد با این کارد و تبر که در دست داریم دست و پای آن مظلوم را ظالمانه و وحشیانه داریم قطع می کنیم.

شما بگویید آیا در جهان احمقی را می توانید چنین دریابید؟

آیا کسی به این اندازه دشمنِ وطنِ پارچه پارچه شده‌ء خود می شود؟

آیا کسی به خاطر سیر کردن شکم خود دست و پای پدر را قطع می کند؟

شاید حالا همه سر در گریبان خجلت فرو برده باشیم و درك کرده باشیم که ما داریم چی می کنیم. همین حالا سر وقت است قبل از آن که این قایق شکسته به بحر نا امیدی برای همیشه فرو برود بیایید یك بار دیگر به خاطر حفظ کشور خود و اعاده‌ء حیثیت سیاسی آن که بدون وحدت ملی ناممکن است، با هم متحد شویم و در هر جایی که هستیم، هرچه که کرده ایم و هر کاره که هستیم دست به دست هم دهیم و فریاد افغانستان واحد را بلند نماییم.

مسأله‌ء دیگری که توانسته است وحدت ملی ما را خدشه دار بسازد و در راه وحدت ملیت ها سد واقع شود، اختلافات سیاسی و نفوذ مکتب های سیاسی مختلف در بین افغانها می باشد. این گروه ها را می توان به دو دسته تقسیم بندی نمود یکی گروه ها و مکتب های سیاسی چپی و دیگر گروه ها و مکتب های سیاسی اسلامی و سومی احتمالاً طرفداران سیاست برتری قومی و نژادی.

گروه های چپی مانند خلقی ها، پرچمی ها، شعله یی ها، ستمی ها، سازایی ها، سفزایی ها و ... که از ملیت های مختلف افغانستان تشکیل شده اند لازماً پس از ۲۰ سال جنگ و بربادی در افغانستان دانسته باشند که عقاید غیراسلامی در کشور ما کاملاً قابل قبول نیست و به هیچ صورت نمی تواند به پیروزی برسد. زیرا عکس العمل مردم در مقابل کودتای کمونیستی در افغانستان ثابت ساخت که عقاید غیر اسلامی با پشتیبانی بزرگترین ابرقدرت دنیا که حتی از فرستادن نیروهای نظامی خود دریغ نکرد، نتوانست در افغانستان جای پایی پیدا کند و مورد قبول کسی واقع شود. این فاجعه(کودتای ثور و تجاوز شوروی به افغانستان) که از بزرگترین فاجعه های عصر محسوب می شود با مصارف بیشتر از ۱۰۰بلیون دالر نتوانست یك نفر طرفدار واقعی برای خود در افغانستان پیدا کند و با کشته شدن و کشتن ملیون ها انسان نتوانست یك وجب زمین را اشغال نماید پس چطور می شود عقل سلیم دنباله رو چنین مکاتب الحادی که در افغانستان جای پایی برای آنها دیده نمی شود، باشد. گروه های مختلف چپی باید بدانند که دین قبول شده مردم افغانستان اسلام است و مردم افغانستان به جز اسلام ولو آنکه تنها صورت ظاهری داشته باشد، به چیز دیگری گردن نمی نهند فلهذا به صراحت می توان گفت که تلاش های ایشان بی فایده است، آنها نباید به خاطر منافع شخصی شان

که چند پولی از طرف دشمنان افغانستان به جیب شان می ریزد، منافع ملی خود را از نظر بیندازند.

فرض می کنم همه چیز درست است، همین گروه کوچك سازمان شعلهء جاوید که اکنون در داخل و خارج کشور فعالیت می کند آیا تمام افغانستان را تسخیر کرده می تواند؟!

آیا امکان دارد مردم افغانستان عقاید سیاسی آنها را بپذیرد؟ مسلم است که هرگز!

پس چرا آنها وقت خود را و دیگر افغانهای ستمدیده را ضایع می کنند و بدون آن که به وطن خدمتی کرده باشند وحدت ملی کشور را متأثر می سازند؟

تنظیم های اسلامی که همه یك هدف را ظاهراً تعقیب می کنند اما در باطن هر کدام چون از چشمهء جداگانهء آب می نوشند، به خاطر حفظ منافع کشور های حمایه کننده خود وحدت ملی کشور را ضربه می زنند. اگر قبول بکنیم که همهء این گروه ها مسلمان هستند و حکومت اسلامی می خواهند پس باید پاسخ دهند که اگر خداوند یکی و یگانه است، قرآن مجید قانون وی است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستادهء وی می باشد و ما همه بندگان خدا هستیم و امتان پیغمبر و علاوه از همه افغان هستیم و حکومت اسلامی می خواهیم پس این همه اختلافات به خاطر چیست؟؟

لازم است تا اسلام را مطابق نظر شخصی و حزب سیاسی

خود تعبیر نکنیم و برداشت بلند و والای آنرا که در قدم اول اتحاد، اتفاق و وحدت مسلمین را تأکید می کند، در عمل پیاده نموده خوشبختی و سعادت را به مردم مظلوم خود باز آوریم.

بعضی از دوستانی وجود دارند که با استفاده از شرایط یك مقدار زیاد پول را در بانك های خارج جمع آوری کرده اند تا اندازه یی که آنها از بزرگترین سرمایه داران جهان محسوب می شوند و بعضی از آنها صاحب کشتی های بزرگ باربری در جهان می باشند. آنها باید بدانند که مطابق عقیدهء اسلامی که دارند فردا از دنیا رخت خواهند بست و همه چیز ایشان باقی خواهد ماند فلهذا بهتر است تمام این اشخاص وگروه ها که به نام اسلام مصروف زر اندوزی می باشند و منافع ملی و حالت مردم بیچارهء خود را به باد فراموشی داده اند، از خواهش نفس و خودخواهی، به خاطر تأمین وحدت ملی افغانستان بپرهیزند و به هر گروه که ارتباط دارند به اصل«و اعتصموا بحبل الله جمیعاً...» چنگ بزنند و ملت را از ورطهء بدبختی و سقوط ابدی نجات دهند در غیر آن خود آنها نیز در این بحر خروشان با تمام خواهشات و اموالی که جمع آوری کرده اند غرق خواهند شد.

در بین گروه های سیاسی که سبب متأثر شدن وحدت ملی افغانستان شده اند گروه هایی که خواستار برتری نژادی هستند مانند افغان ملتی ها و ستمی ها نیز وجود دارند که خطرناکتر

از همه وحدت ملی کشور را ضربه می زنند. جای تعجب این جاست که این گروه ها باوجودی که به خاطر برتری قومی و نژادی مبارزه می کنند و همین موضوع را اصل می دانند ادعای مسلمانی نیز دارند و از موقف شان بی دریغ دفاع می نمایند.

در این قسمت باید بگوییم که برتری قومی و نژادی از نظر اسلام کاملاً مردود است و قرآن پاك که ما خود را پیرو آن می دانیم تمام این مرزها را بی اساس می داند و معیار بلندی و برتری را تقوی و پرهیزگاری معرفی می کند. همچنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم عصبیت و نژاد پرستی را بدترین مرض دانسته و کسی را که به خاطر قوم پرستی و عصبیت مبارزه می کند و در همان حال می میرد و یا به عصبیت دعوت می کند از امت خود خارج کرده است.

در صورتی که دین اسلام خود به خاطر نجات از نفاق و بی عدالتی نازل گردیده است چگونه ممکن است یك نفر خود را مسلمان بگوید و به مبارزهٔ قوم پرستی و نژاد پرستی اشتغال داشته باشد؟!

هیچ گونه امتیازی عربی بالای عجمی ندارد و عجمی بالای عربی، هیچ گونه امتیازی سیاه بالای سفید ندارد و سفید بالای سیاه، مگر به تقوی، همه آدمیان از آدم پیدا شده اند و آدم از خاك.(۱)

(۱) معنی حدیث نبوی.

بدین گونه اسلام برتری نژادی را شدیداً منع می کند و مسلمانان را تشویق می نماید که آنها منشأ و مبداء واحد دارند و اگر کسی می خواهد که برتری داشته باشد باید راه تقوی و پرهیزگاری را بگیرد و هر آنچه خداوند فرموده و پیغمبر وی مژده داده است، قبول کرده مطابق آن عمل نماید.

به صراحت می توان گفت که برای به وجود آمدن یك نظام سیاسی بعد از شناخت کلی از جامعهء افغانی و قبل از همه بندهای دیگر تأمین وحدت ملی افغانها، ضروری شمرده می شود. حقوق تمام مردم که در افغانستان زندگی می کنند، حتی اهل هنود که از دیر زمانی در افغانستان متوطن گردیده اند، باید به حساب فرد محاسبه شده و فرد فرد کشور در به وجود آوردن یك افغانستان آزاد و مستقل، مسوؤلیت خود را در قسمت تأمین وحدت ملی و اجتناب از اختلافات گروهی، قومی، مذهبی، لسانی، سیاسی و ... اداء نماید.

من بدین وسیله از تمام طراحان سیاسی معضلهء افغانستان تقاضا می کنم تا قبل از همه این بند مهم و اساسی را در نظر گرفته و به خاطر به وجود آمدن وحدت ملی، طرح عملی را ایجاد نمایند و بعداً در تلاش جرگه های دور از میهن و ساختن حکومت های جلای وطن شوند.

۳- با یک کشور مقتدر جهان به اساس منافع متقابل معامله سیاسی صورت بگیرد: شاید خواندن عنوان این بند برای بار اول بر خواننده سخت تمام شود مگر هر چه باشد افغانستان جز این معامله چاره یی ندارد تا آزاد و مستقل باقی بماند.

در طول سالیان جنگ ما همه چیز خود را از دست دادیم، کشور به ویرانه مبدل شد، شیرازهء اقتصادی مملکت کاملاً نابود گردید، حاصلات و محصولات از بین رفت، آثار تاریخی و قیمتی تاراج گردید، سرمایهء ملی نیست و نابود شد و تا امروز بالای جسد افغانستان بزکشی جریان دارد. مردم افغانستان از گرسنگی و تنگ دستی فریاد می کشند و کسی آقا و صاحب آنهاست که برای شان آرد، روغن و نمك بدهد. کشور ما در آستانهء گدایی و سیه روزی دست و پا می زند مگر کشور هایی که در قضیهء افغانستان دخیل بودند و یا قسماً منافع شان نهفته بود نه تنها این که به کام دل رسیدند بلکه از حد توقع خود بیشتر سود حاصل کردند.

افغانستان در طول سالهای جنگ به ویرانه یی می ماند که در آن هیچ چیز وجود ندارد، چطور می تواند آزادی سیاسی خود را دوباره کسب کند؟ این سوالی است که باید هر افغان وطندوست و آزادی خواه گاهی از خود پرسیده باشد.

به نظر من یگانه روزنهء نجات افغانستان و احیاء استقلال سیاسی آن اینست که باید در شرایط کنونی افغان ها از اهمیت

جغرافیوی و موقعیت استراتیژیك کشور شان استفاده اعظمی نموده با یك کشور قدرتمند دنیا که در افغانستان منافع داشته باشد و حاضر شود که منافع افغانستان را نیز در نظر بگیرد، معامله سیاسی طوری صورت داده شود که پنجاه فیصد مفاد کشور طرف معامله در نظر گرفته شود و پنجاه فیصد مفاد افغانستان.

همان گونه که افغانستان در شرایط کنونی به کمك های خارجی سخت نیاز دارد، در جهان کشور های زیادی وجود دارد که منافع شان در افغانستان نهفته است و به افغانستان ضرورت دارند.

اگر متوجه شده باشیم در جریان جهاد تقریباً تمام کشورهای جهان به صورت عام و کشورهای انگلیس، فرانسه، امریکا و چین به صورت خاص از جنبش مقاومت سرسختانه حمایت می کردند و کشور آلمان نیز گاهی موقف خود را در قبال افغانستان نشان می داد و فعالیت های خود را تیز تر می ساخت. درست است که این کشور ها می خواستند جلو پیشروی شوروی ها را بگیرند و این کشور بزرگ جهان را در طلسمی که مژده نابودی آنرا می داد، بیندازند مگر نباید فراموش کرد که آنها منافع دیگری نیز در افغانستان داشتند. از نظر موقعیت جغرافیوی افغانستان در نقطه یی قرار دارد که می تواند کلید دخول به کشورهای آسیای میانه محسوب گردد

اسلامی دانسته پشتیبانی از جهاد و مردم افغانستان اعلان کرد.

ایران علاوه از آن که آرزو داشت روس ها در افغانستان شکست بخورد و حکومت کمونیستی نابود شود، می خواست در آینده افغانستان نیز دست بالا داشته باشد مگر اشتباه بزرگ دولتمردان ایران آن بود که آنها عوض این که منافع خود را در یك ملت مسلمان جستجو کنند همه را در وجود اقلیت تشیع جستجو می کردند و به خاطر رسیدن به خواسته های خویش تنها همین اقلیت را کافی می دانستند(!) در حالی که در افغانستان ملیت های مختلف زندگی می کند که از نظر فرهنگی، علمی، اقتصادی، اجتماعی و... هریك جای خود را دارد.

پاکستان که کشور تازه به پا ایستاده بود و تجاوز شوروی موقف سیاسی و جغرافیوی تازه به پا شده آنرا شدیداً تهدید می کرد، قاطعانه به دفاع جنبش مقاومت پرداخت و پشتیبانی از مجاهدین را یگانه راه نجات خود دانسته به مجاهدین«محافظین سرحدات پاکستان» لقب داد.

در طول سالیان جهاد، پاکستان توانست از تمام اقوام، قبایل، ملیت ها، مذاهب و فرد فرد افغان شناخت کامل حاصل کند و از خصایل، عادات، نقاط ضعف و نقاط مثبت آنها کاملاً با خبر گردد. پاکستان قاطع تر از ایران در صدد دست

و دروازهٔ آسیای جنوب غربی شناخته شود.

در شرایط کنونی کشور های آسیای میانه به خصوص نفت و دیگر مواد خام آن تقریباً توجه جهانی را به خود جلب نموده است. بزرگترین کشوری که آرزوهای زیاد در سر می پروراند تا به این کشورها برسد امریکا است. امریکا می خواهد با نفوذ خود به کشور های آسیای میانه از یك سو باب تجارتی را با این کشور ها باز نماید تا توانسته باشد هم برای کالا های خود بازار تجارتی به دست آورد و هم از منافع اقتصادی این کشور ها استفاده کند و از سوی دیگر تمام کشور های آسیایی را از طریق قلب آسیا زیر نفوذ خود درآورده به آخرین آرزویش که رهبری نظم نوین جهانی است برسد. یکی از بزرگترین آرزوهای دیگر امریکا در افغانستان آنست تا ایران را از این طریق زیر فشار اقتصادی قرار داده و از نظر نظامی هر لحظه تهدید کرده باشد.

اهمیت استراتیژیك، افغانستان کمتر از اهمیت جغرافیوی آن نیست. نقاط مرتفع افغانستان مانند سالنگ، پامیر، شمشاد و لورکوه می تواند در جلب توجه امریکا حایز اهمیت خاص باشد.

انگلیس نیز منافع زیادی در افغانستان دارد فلهذا در مورد بی تفاوت مانده نمی تواند. در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس پس از آنکه قوای انگلیس در بالاحصار کابل جابه جا

شده بود ، قوماندان عمومی قوای انگلیس جنرال رابرتس ضمن گزارش مفصل از اوضاع افغانستان، مشوره یی نیز به مقامات بلند پایه بریتانیای کبیر داده بود. در آن مشوره آمده بود که وضعیت اقتصادی افغانستان نسبت به انگلیس به طرف شوروی تمایل بیشتر دارد و در عین زمان در چهره های افغانها یك نوع نفرت خاص در مقابل بیگانه دیده می شود فلهذا بهتر است به شوروی موقع داده شود تا به افغانستان لشکرکشی کند و به سرنوشتی که قوای انگلیس مواجه خواهد شد، آنها دچارگردند، پس از شکست شوروی در افغانستان انگلیس منافع زیادی در این کشور خواهد داشت.(۱)

امروز که زمان آن فرا رسیده و شوروی به سرنوشتی که پیش بینی شده بود مواجه گردیده است طبعاً دولت انگلیس به یاد داشته باشد که چه منافع در افغانستان داشت و دارد. افغانها منافع دولت انگلیس را به خوبی می دانند و حاضر هستند با آنها صادقانه معامله کنند قسمی که تقاضاها و منافع افغانستان نیز پنجاه فیصد در نظر گرفته شود و تشنج را در منطقه ایجاد ننماید.

فرانسه یکی از کشورهای است که به افغانستان علاقمندی خاص دارد که همیشه در صدد رهیابی به افغانستان بوده و با آثار نفیسه آن علاقه مندی خاص داشته است.

---

(۱) افغانستان در زیر سلطهء شوروی، نوشتهء انتونی هی من.

فرانسه می تواند یکی از کشورهای محسوب گردد که در اعمار مجدد افغانستان و کسب آزادی سیاسی آن نقش خوب ایفا کند و در مقابل افغانستان نیز حاضر است با درنظر داشت منافع ملی خود با آن کشور معاملهء تجارتی و سیاسی نماید.

کشور دیگری که در منطقه علاقه مندی نه چندانی به افغانستان دارد عبارت از چین است که سرحد کوتاه با کشورما در قسمت جنوبی داشته و در طول سالیان جنگ افغانستان منحیث یك کشور بزرگ منطقه علاقه مندی خاص به افغانستان داشته است.

چین از جمله کشورهای پرنفوس و در عین وقت تازه صنعتی شدهء جهان است که می خواهد برای فروش کالاهای خود بازار سراغ نماید. افغانستان می تواند بازار خوبی برای تجارت چین باشد به شرط آنکه منافع افغانستان را در قدم اول از نظر نیندازد.

کشور دیگری که درطول تاریخ با افغانستان علاقه مندی خاص داشته و همیشه به امور کشور ما توجه کرده است آلمان می باشد. آلمان از زمان قبل ازجنگ جهانی دوم به این طرف تقاضامند روابط حسنه با افغانستان بود و افغانستان همیشه از نظر سیاسی و جغرافیوی برای این کشور اهمیت ویژه داشته است.

آلمان قبل از(در آن زمان تنها آلمان غرب) کودتای ثور با رژیم سردارمحمد داؤد روابط حسنه برقرار نموده بود و همیشه در کار های عملی، فنی و سازندگی افغانستان حصه می گرفت. دولت آن وقت افغانستان نیز در ساحات اقتصادی و حتی نظامی، دوستی با آلمان را ترجیح می داد و باوجود روابط با کشورهای دیگر دنیا تعادل دوستی را همیشه با آن کشور نگه می داشت. اما در جریان سالیان جهاد چون آلمان با یك سلسله مشکلات دست و گریبان بود که نتوانست به جز از کمك های طبی، لوژستیکی و معنوی، کمك نظامی به مجاهدین افغانستان نماید. اگر چه آلمان آرزو داشت از هیچ گونه کمك به مجاهدین افغانستان به خاطر شکست شوروی دریغ نورزد مگر چون پابند بعضی تعهدات بود مستقیماً نمی توانست در میدان نظامی مداخله کند. روی همرفته باید بگویم که آلمان تا امروز به افغانستان علاقه مندی دارد و افغانستان اهمیت خود را برای آن کشور تا دم حاضر از دست نداده است.

با خواندن سطور بالا در ذهن هر خواننده سوال پیدا خواهد شد که آیا تا حال اشخاص، گروه های سیاسی و حکومت هایی که بعد از سقوط آخرین دولت طرفدار شوروی روی کار شدند با این کشورها روابط نداشتند؟

این سوال کاملاً به جا و معقول است و باید جواب داده شود.

بدون تردید قبول می کنیم که یك سلسله روابط بین اشخاص، گروه ها و حکومتهای بی نام و نشان افغانستان با این کشورها وجود داشته است مگر این روابط همیشه یك جانبه بوده طوری که منافع کشور مقتدر در قدم اول مدنظر گرفته می شده است. بعد از تجاوز شوروی تمام این روابط توسط سازمان های جاسوسی این کشور ها با اشخاص، گروه ها و بعداً حکومتها تأمین گردیده بود که شکل مخفی و سری را داشت. هردو جانب از افشای اصل روابط چون صادقانه نبود پیوسته در هراس بودند و نمی خواستند کسی از راز فی مابین شان آگاهی حاصل کند. مگر امروز دیگر این همه روابط سری، مخفی و جاسوسی با اشخاص، مؤسسات، گروه ها و حکومت ها هیچ گونه نقش مؤثری را بازی کرده نمی تواند و زمان آن گذشته است که دیگر مردم افغانستان نقاط منفی و یك جانبه چنین روابط را درك نکنند. روابط باید صادقانه و علنی روی اصل منافع هردو کشور برقرار گردد و «معاملهء سیاسی» طوری صورت بگیرد که به خاطر رشد اقتصادی طرفین گام های صلحجویانه و مثبت برداشته شود و منافع کشور های دیگر را در منطقه تهدید نکند.

حال شاید سوال پیدا شود که تمام این کار ها را چرا افغانستان در پرتوی اصطلاح«معاملهء سیاسی» انجام دهد چرا مانند گذشته با دنیا روابط برقرار نکند و از طریق کشور های

غیر متعهد و سیاست عدم انسلاك روابط اقتصادی خود را تأمین ننماید؟

واقعاً این سوال معقول است مگر در شرایطی که افغانستان هیچ گونه پشتوانهء اقتصادی ندارد و هنوز در میدان سیاسی صلاحیت عمل مستقلانه را حاصل نکرده است و هیچ دولتی آنرا به رسمیت نمی شناسد دشوار است تا پیشنهادات خود را مستقیماً با این کشورها در میان بگذارد و آنها قبول نمایند.

با استفاده از اصطلاح «معاملهء سیاسی» می خواهم بگویم که افغانستان در قدم اول به یك پشتوانهء بزرگ «سیاسی و اقتصادی» ضرورت دارد که بدون آن هرگز نمی تواند ماشین اداری دولت را به گردش آورد.

افغانستان از نظر منابع زیر زمینی و مواد خام آنقدر غریب هم نیست که همیشه محتاج بماند و نتواند ضرورت اتباع خود را برآورده بسازد. اگر کشور ما یك پشتوانه بزرگ سیاسی و اقتصادی به سطح دنیا در میان همین کشور های بزرگ که از آنها قبلاً نام بردیم داشته باشد، بعد از مدت کوتاهی می تواند به پای خود ایستاده شود. زیرا زمانی که افغانستان به صفت یك کشور مستقل در عرصهء سیاست بین المللی شناخته شود تمام سرمایهء افغانستان که از کشور فرار نموده است دوباره برمی گردد. من یقین دارم اگر تنها سرمایهء افغانهای که در

ممالك خارجی زندگی می کنند به افغانستان برگردد حاجت به کمك هیچ کشوری و یا ابرقدرتی دیده نمی شود و افغانستان می تواند به زودترین فرصت در قطار کشورهایی حساب شود که در جهان سطح زندگی میانه دارند. پشتوانهء اقتصادی و سیاسی صرف به خاطری ضروری شمرده می شود که ماشین اداری دولت به حرکت بیفتد و بس.

گذشته از پشتوانهء اقتصادی، پشتوانهء سیاسی در سطح بین المللی دارای اهمیت فراوان است، کشوری که در قدم اول در آیینهء سیاسی جهان به نظر نخورد به هیچ صورت نمی تواند روابط اقتصادی خود را مستقلانه تأمین کند مثال خوب و زنده برای این ادعا شرایط فعلی افغانستان است. چند روز قبل حکومت افغانستان به خاطر آنکه تجار پاکستانی را تشویق کرده باشد تا جهت تجارت به آسیای میانه از طریق افغانستان سرمایه گذاری نمایند، محصول اموال تجارتی را برای آنها معاف کرد اما یك نفر تجار پاکستانی نیز حاضر نیست در افغانستان به خاطر تجارت به آسیای میانه سرمایه گذاری کند، در حالی که رسیدن به آسیای میانه و ایجاد روابط تجارتی با آن کشور ها یکی از آرزوهای عمدهء جهان غرب، چین و به خصوص پاکستان می باشد.

پس لازم می افتد کشوری که از صفر شروع می کند، در قدم اول باید پشتوانهء بزرگ سیاسی و اقتصادی به سطح دنیا

داشته باشد تا در شرایط فعلی در آیینهء سیاست جهانی قابل دید گردد.

روی همین ملحوظات من معاملهء سیاسی را با یك کشور مقتدر جهان در بند سوم مقدمه راه یابی برای حل معضلهء افغانستان مطرح نموده ام.

٤- با ملت سیاست صادقانه پیش گرفته شود: یکی از عناصر مهم و با ارزش جهت حاصل نمودن پشتیبانی داخلی برای طرح حل بحران، کسب اعتماد مردم افغانستان می باشد و این مهم زمانی حاصل شده می تواند که باملت سیاست صادقانه پیش گرفته شود و از فریب و نیرنگ جلوگیری به عمل آید.

در طول جنگ ۲۲ سالهء افغانستان در تمام جوانب قضیه هیچ گروه سیاسی، طراح سیاسی و یا حکومت بر سر اقتدار، با وعده و عهد و پیمانی که با ملت نموده وفادار نمانده است. سیاستمداران همیشه از ملت به صفت سپر دفاعی استفاده نموده و همیشه در عقب ملت زمانی قرار گرفته اند که منافع ایشان در معرض خطر قرار گرفته است که آن هم صرف جنبهء لفظی داشته است.

حکومت ها و سیاستمداران همیشه از مردم تقاضاها و توقعات فراوان داشته اند مگر هرگز در مقابل ملت احساس مسؤلیت ننموده و حقوق رعیت را در نظر نگرفته اند. در

افغانستان این قاعده عمومی بوده است که همیشه حکومت ها و سیاستمداران هر امر خود را بالای مردم واجب الاجرا دانسته اند مگر هیچ گاه به حقوق و تقاضاهای مردم توجه نکرده اند.

سیاستمداران و طراحان سیاسی در نزد مردم افغانستان کاملاً اعتبار خود را از دست داده اند. به همین خاطر هر وقت طرحی و یا پیشنهادی از سوی آنها تقدیم می شود با سردی و بی تفاوتی استقبال گردیده و با یك لبخند پر معنی جواب داده می شود.

مردم بالای طراحان و سیاستمداران زمانی اعتبار می کنند که با ایشان سیاست صادقانه اتخاذ گردد و هر آنچه گفته می شود در عمل پیاده شود.

ملت غیور افغانستان در هیچ مقطع تاریخ بزرگان و رهبران خود را تنها نگذاشته اند، همیشه به اوامر ایشان لبیك گفته اند و از هیچ گونه قربانی دریغ نورزیده اند.

بعد از فاجعهء ننگین ثور و خصوصاً پس از تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان زمانی که از طرف علما و رهبران جهاد، فتوای جهاد علیه تجاوزگران و کمونیستان صادر گردید، ملت سلحشور و حماسه ساز افغان بدون آن که کوچکترین مشکل را احساس کند ویا در امر جهاد تأخیر صورت بگیرد، با یك صدای پرشور و پر هیجان و کفر شکن الله اکبر همه به صفوف جهاد پیوستند و آرمان های جهاد را مقدس دانسته از رهبران

جهاد که مدعای آزادی کشور، خروج عساکر بیگانه و برقراری حکومت اسلامی استوار بر پایه های قرآن عظیم الشان و ارشادات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بودند، حمایت کردند.

در طول سالیان جهاد، ملت قهرمان افغانستان بهترین فرزندان خود را قربان کرد، هزاران سختی و بدبختی را متحمل گردید، لقمه یی برای خوردن و جرعه یی برای نوشیدن نداشت، مگر در امر جهاد هیچ گونه تأخیر را نپذیرفت و پیوسته فرامین رهبران تنظیم ها را مقدس و واجب الاجرا می دانست. ولی حسرتا که قاعدین و رهبران تنظیم ها تمام وعده های خود را آگاهانه ونا آگاهانه زیر پا کردند و آنچه را ملت به خاطر به دست آوردن آن عزیز ترین فرزندان خود را قربان کرده بود، نادیده گرفتند و ملت را چون گلهٔ گوسفندان بدون شبان در دشت ناامیدی و در صحرای درد و الم رها کردند.

هرکس فریاد حق و حقیقت و دفاع از حقوق مردم را سر داد، ملت آن را به مشابهٔ روزنهٔ نجات تلقی کرد و تصور نمود که می تواند همین شخص یا همین گروه کشور را از تاریکی نجات داده جانب روشنی رهنمایی خواهد کرد. در طول سه دههٔ اخیر این وضعیت بار بار تکرار گردید. طوری که گروه ها و اشخاص علاوه از آن که نتوانستند ملت را از فلاکت و بدبختی نجات بدهند، تمام روزنه های امید را به روی مردم بستند و

یافتن به افغانستان بود زیرا افغانستان در طول سالیان جهاد به شاه رگ پاکستان مبدل گردیده بود و قطع شدن شاه رگ سبب می شد تا جسم مریض و نیمه جان این کشور کاملاً متلاشی گردد.

اما افغانها چه می خواستند؟

در این مورد باید گفت که مجاهدین و مردم که با هم پیوند ناگسستنی داشتند و سال ها به خاطر آزادی کشور و دین مقدس اسلام، شیرین ترین فرزندان خود را قربان کرده بودند، بدون تردید آرزوی آزادی کشور و برقراری حکومت اسلامی را در افغانستان، در سر می پرورانیدند.

مردم افغانستان که بار اصلی مقاومت برضد شوروی و حکومت کمونیستی را به پشت می کشیدند، می خواستند تا مهاجرینی که در اثر ظلم و بیدادگری شوروی ها به کشورهای جهان آواره گردیده اند دوباره به وطن باز گردند، بیرق سبز پیروزی و نیك بختی بر فراز کوه آسمایی به اهتزاز درآید، کشور ویران و برباد رفته مجدداً آباد گردد و تمام مردم افغانستان در فضای برادری به مثابهء یك ملت واحد که دارای منافع مشترك باشد زیست نمایند. مگر کسانی که به غیر این آرزو هایی داشتند همه بعد از سقوط آخرین اسطورهء کمونیستی به اهداف خود رسیده بودند. قدرت طلبان به قدرت رسیده بودند و شهرت طلبان به شهرت، زرطلبان پول و دولت

بالاخره ملت مجبور گردید در طلاطم جیحون ناامیدی به صوب نامعلومی دست و پا بزند.

این رهبران و قاعدین بودند که همیشه از احساسات پاك ملت استفاده کردند لیکن در روز امتحان ناکام ماندند.

درست است که ملت مظلوم ما فقیر و بی نوا است و رنج روزگار و تداوم خانه جنگی و هزاران بدبختی اجتماعی و اقتصادی کمرش را خم کرده است، مگر باید به خاطر داشت که ملت ما، ملت آزاده و قهرمانی است که هیچ گاه به طاغوت و استعمار نظامی و سیاسی، خواه هر کسی باشد، سر تسلیم نمی گذارد و اگر واقعاً صدای دلسوزانه به خاطر کسب حیثیت سیاسی کشور و آرامش و رفاه مردم بلند شود، ازطرف آنها صادقانه استقبال خواهد شد. مشروط بر آن که اعتماد مردم حاصل گردد و واقعاً به خاطر سعادت و خوشبختی آنها گام های عملی برداشته شود.

باید راه هایی جستجو گردد تا ملت در هر تصمیم شریك باشد و پشتیبانی اش حاصل شود در غیر آن هرگونه طرحی باوجود آن که بزرگترین پشتیبانی خارجی را باخود حمل نماید، نمی تواند عملی شود.

۵- اهداف وخواست های کشورهای همسایه عمیقاً بررسی گردد: یکی از عمده ترین بندها در پیاده نمودن حل سیاسی در افغانستان آنست که از کشور های همسایه که با افغانستان

سرحدات مشترک دارند معلومات کامل حاصل گردیده خواست ها و اهداف آنها در سطح منطقه و سطح بین المللی عمیقاً مطالعه شود. زیرا موقف کشور های همسایه برای حل سیاسی افغانستان ارزش سازنده و حیاتی دارد. اگر از نظر سیاسی قناعت آنها حاصل نشود بسیار بعید به نظر می رسد آنها حاضر شوند اعتماد نمایند و دست از مداخله در امور داخلی افغانستان بردارند.

در قدم اول لازم است موقف پاکستان در قبال افغانستان بررسی گردد و بعداً چنان زمینه مساعد شود تا منافع پاکستان در منطقه محفوظ بماند و قناعتش حاصل گردد. به پاکستان باید اطمینان داده شود و عملاً ثابت گردد که همان باریکی هایی که بین دو کشور در طول سالیان گذشته از تشکیل پاکستان به بعد وجود داشته است در موقع مناسب حل خواهد شد و منافع وی در آسیای میانه متضرر نخواهد گشت.

کشور پاکستان مستقیماً از باز شدن دروازه های تجارتی اروپا و امریکا در افغانستان هراس دارد و این کار را نقطهء زوال پاکستان می داند فلهذا لازم می افتد که شرایط عملی شدن برای طرح سیاسی طوری باشد که هیچ کشوری خصوصاً در همسایگی افغانستان متضرر نشود. اگر پاکستان به هیچ صورت حاضر نبود از موقفش عقب نشینی کند باید سر جایش شانده شود.

ایران، چین و کشورهای آسیای میانه که قبلاً به تفصیل در مورد آنها صحبت کردیم نیز باید به همین منوال در نظر گرفته شوند و برای آنها اطمینان داده شود و در مقابل اعتماد آنها حاصل گردد.

در مورد ایران صرف می خواهم اینقدر اضافه کنم که دیگر شرایط موجود افغانستان برای آن کشور کاملاً غیرقابل تحمل است. زیرا آنها از سرحدات شرقی خود به معنای واقعی کلمه احساس آرامش نمی کنند و سیاست های فعلی افغانستان را به نفع خود نمی بینند چرا که از یك طرف ازدیاد روزافزون مواد مخدر در افغانستان وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران را تهدید می کند و از طرف دیگر پاکستان با وجود آن که در قضایای مهم منطقه با امریکا زبان مشترك دارد به خاطر حفظ منابع بیشتر خود می تواند هر لحظه زمینهء مداخله امریکا را در افغانستان مساعد بسازد که این حالت مبهم و گنگ سیاسی برای ایران نمی شود قابل پذیرش باشد فلهذا ایران هم بادرنظرداشت شرایط کنونی حاضر نخواهد بود از موقف فعلی خود یك قدم عقب نشیند. پس لازم می افتد با درنظرداشت تمام شرایط کنونی کشور ایران قناعت داده شود که از طرف افغانستان هیچ گونه احساس خطر نکند و کاملاً مطمئن گردد. و منحیث یك کشور اسلامی و برادر توقعاتی که از آنها ملت افغانستان دارد، ارایه گردد.

بر کشورهای همسایه نیز لازم است تا به خاطر حسن همسایگی و برادری منافع مردم افغانستان را بیشتر از خود در نظر گیرند زیرا افغانستان کاملاً ویران گردیده و در عرصهٔ نابودی دایمی قرار دارد و لازم است تا کشور های همسایه بیشتر از دیگران در امر بازسازی آن دست همکاری بدهند. درغیر آن اگر حالت فعلی ادامه پیدا بکند اختلاطات جو سیاسی حاضر افغانستان دامنگیر آنها نیز در نزدیك ترین فرصت خواهد گردید.

کسانی که راه حل نظامی را مشکل می دانند و حل بحران افغانستان را از طریق سیاسی جستجو می کنند باید چنین مقدماتی را قبلاً آماده بسازند، زیرا راه حل سیاسی افغانستان قسمی که آنها بدون مقدمه و ظرف مشخص آنرا آسان فکر می کنند، آسان نیست. این موضوع به خاطری در زبان آسان گرفته می شود که تا حال هیچ گونه اقدام عملی در جهت حل سیاسی افغانستان قسمی که لازم می باشد برداشته نشده است. مشکلات حل سیاسی وقتی رونما می گردد که عملاً کار سیاسی آغاز گردد. ناگفته نباید گذاشت که پیچیدگی حل سیاسی افغانستان به حدی پیشرفته شده است که پیروزی نظامی را بی اهمیت ساخته و حتی کاملاً خنثی نموده است.

٦- شعارهای غیر عملی پشت سر گذاشته شود و برای طرح یك برنامهء طویل المدت اقدامات صورت گیرد :

در شرایط کنونی برای حل معضلهء افغانستان لازم است تا احساسات و شعارهای غیر عملی پشت سر گذاشته شود و عوض آن کار عمیق و بنیادی فکری، عقیدتی و سیاسی صورت بگیرد. برای پیروزی کامل و ساختار فکری و فرهنگی جامعهء افغانی لازم است یك طرح جامع و یك برنامه طویل المدت وضع گردد و وقت پر بها و قیمتی فدای شعارهای بی محتوی و بی فایده نشود. نباید توقع داشت کاری که سالها به خاطر انجام یافتن خود نیاز دارد، در چند ماه و چند سال خاتمه یابد و حاصل دهد. این مهم نیست که طراحان اساسی ثمرهء کار خود را ببینند اگر کار آنها بتواند بعد از صد سال هم نتیجهء مثبت دهد بازهم کامیاب خواهند بود.

برای تشکیل یك جامعهء کامل اسلامی در افغانستان که حقوق فرد فرد افغان در آن حفظ باشد و همه آرزوهای شان برآورده گردد کم از کم صدسال ضرورت دارد. به همین خاطر برای به وجود آوردن یك جامعهء مرفه و پیشرفته در افغانستان به یك برنامهء طویل المدت ضرورت است که نسل های آینده ثمرهء آنرا بچشند و برای کسانی که بنیاد این خوشبختی را گذاشته اند دعا بگوید و مغفرت طلبند. زیرا اگر شخصی طریقهء نیك را بنیان گذاشت تا قیامت هر کسی که برآن عمل

RIEF PREMISS

WHAT IS THE SOLUTION FOR AFGHANISTAN CRISIS?

By. Dr. Sher Shah Yousufzai

می کند ثوابش برای نفر اول می رسد و هرکه طریقهء بدی را بنیان گذاشت تا قیامت هرکسی که برآن عمل می کند عذابش برای نفر اول می رسد[1] فلهذا بهتر است برای سعادت و خوشبختی نسل های آیندهء خویش طریقهء نیکی را بنیان گذاریم تا خیر دنیا و آخرت را کمایی نماییم.

لازم نیست تا این مقدمه برای به وجود آمدن یك افغانستان آزاد و مستقل از بیرون عملی گردد. در شرایط موجود حکومت بر سر اقتدار افغانستان بهترین موقع را دارد تا بندهای این مقدمه را عملی کند.

(۱) معنی حدیث نبوی.

حاصل کرده بودند و زور طلبان زور و توانمندی، کسانی که شوق و هوس رفتن به غرب و سواحل آرام را داشتند به یگانه آرزوی خود رسیده بودند.

همه کشورها به آرزوی خود رسیدند، امریکا ابرقدرت یکه تاز دنیا شد، چین به اوج شهرت خود در منطقه رسید و از درك فروش اسلحه، پول گزاف به دست آورد، پاکستان در آخرین مرحله پیروزی و دست یابی قرار دارد، ایران تا اندازه یی به کام دل رسید اما نه چندان که آرزو داشت. اما ملت مظلوم افغانستان تا امروز چون مرغ بسمل در خون می تپد و روزانه صدها انسان قربانی اهداف ظالمانه و غیرعادلانهء دوستان خویش که از برکت ملت افغانستان آزاد زیستن را آموختند، می شوند.

اکنون مسألهء افغانستان از مشکل داخلی گذشته، تمام منطقه را فراگرفته و به یك قضیهء بین المللی مبدل گردیده است. برای حل بحران افغانستان سیاست مداران داخلی و خارجی در طول سالیان اخیر صدها طرح را پیشنهاد کرده اند مگر هیچ کدام نتوانسته است مورد قبول تمام جوانب درگیر در جنگ داخلی افغانستان و حمایه کنندگان خارجی آنها گردد. گاهی راه حل بحران افغانستان از طریق نظامی جستجو می گردد و گروه های مسلح یکی پی دیگر مانند گوسفندان بورداقی به اسرع وقت بزرگ می شوند و گوشه یی از میدان نبرد را اشغال نموده

تا وقتی روی صحنه می مانند که ضرورت ماندن آنها احساس گردد و گاهی هم راههای حل سیاسی جستجو می شود که متأسفانه نمی تواند در محور افغانی بچرخد و منافع افغانستان را بیشتر در نظر بگیرد، زیرا افغان های بر سر اقتدار اراده، خودی نداشته و هر کشور طراح منافع خود را بیشتر در نظر می گیرد که طبعاً با منافع کشور های دیگر منطقه در تضاد واقع گردیده سرانجام ناکام از آب می برآید.

امروز تمام مبصرین می دانند که قضیه، افغانستان ابعاد گسترده به خود گرفته و در بین کشورهای منطقه چنان متنازع فیه واقع گردیده است، که در این نزدیکی ها راه حلی برای آن سراغ نمی شود، پس در این صورت چه باید کرد؟ دو راه وجود دارد یکی آنکه افغانستان و مردم آنرا در میان بزکشی منافع همسایه ها به امان خدا رها کنیم و هر آنچه پیش آمد خوش آمد بگوییم و دیگر این که دست به کار شویم و با استفاده از عقل و منطق، علم و حکمت؛ تاریخ و تجارب و واقعیت های عینی راه حل منطقی و مناسب را به خاطر حل بحران افغانستان پیدا کنیم.

دوام بحران در افغانستان سبب شده است که روز به روز طرفداران نظریه نخست بیشتر گردیده و نظریه، ثانی را زیر شعاع خود قرار می دهد. چنانچه معلوم می شود اکثریت افغان هایی که در داخل و خارج کشور قرار دارند همه تنها و تنها به

منافع خود فکر می کنند و منافع ملی دارد روز به روز فراموش شان می گردد.

من از جمله کسانی هستم که تا امروز نظریه دوم را تائید می نمایم و هیچ گاه قبول نمی کنم که کشور به امان خدا گذاشته شود و ما منحیث تماشاچی در صحنه حضور داشته باشیم.

انسان موجود آزاد و صاحب اراده آفریده شده و تمام خوشبختی و بدبختی ها در پیش رویش قرار داده شده و سپس برایش اختیار داده شده است تا راه خود را انتخاب نماید و آیندهء خود را در قلمرو بدبختی ها و خوشبختی ها تماشا کند. تا زمانی که قومی در خود تغییر نیاورد خداوند هرگز در سرنوشت آنها تغییری وارد نمی کند. این یکی از قوانین ثابت طبیعت است که انسان خودش در زندگی خود تغییر وارد می کند و هیچ وقت تحولات و تغیرات در راستای تغیرات و تحولات زندگی اش خود به خود صورت نمی گیرد. درست است که خداوند قدرت همه چیز را دارد و هر چه بخواهد همان می کند اما نباید فراموش کرد که همیشه برکت مقید به حرکت بوده است، یعنی تا حرکتی صورت نگیرد کاری انجام نمی شود.

نظر اولی به خاطری مردود است که انسان مکلف گردانیده شده است که به خاطر دنیا چنان زحمت بکشد مثل آن که تا قیامت زنده خواهد بود و به خاطر آخرت نیز چنان سعی نماید مثل آن که فردا خواهد مرد.

در جهان غرب با وجود آن که ماشین زندگی عادی به پیش می رود، انسانها به خاطر آسایش و خوشبختی های بیشتر در تلاش اند. مثلاً در ساحهء علم طب پیوسته تحقیقات جریان دارد و ملیون ها دالر به مصرف می رسد. یك پژوهشگر، ۲۰ الی ۳۰ سال عمر خود را صرف به خاطر دریافتن اسرار یك ویروس وقف می نماید. اکثراً طوری واقع می شود که پژوهشگر مذکور می میرد و سعی او به جایی نمی رسد مگر برای نسل های بعدی روزنه یی را باز گرده می باشد.

ضرور نیست که این تلاش ها نتیجه بدهد و یا طرح ها و نظریه ها در عمل پیاده شود، سوال این جاست که انسان باید مسوؤلیت خود را اداء نماید و همیشه برای خوشبختی خود و انسان های دیگر راه های بهتر و آسانتری را جستجو نماید.

آیا امام حسین رضی الله عنه نمی دانست که به دست عمال یزید به شهادت خواهد رسید؟

آیا او نمی دانست که با اهل بیت وی چه سلوك خواهد شد؟

بدون شك گفته می توانم که او همه چیز را می دانست. پس سوال پیدا می شود که چرا در صورتی که پس منظر خطرناك عدم بیعت خود را به یزید می دانست، از بیعت سرپیچی نمود؟

واضح است که امام حسین می خواست ثابت بسازد که هیچ گاه بیعت نمودن به طاغوت جایز نیست. اگر او به یزید بیعت

یک مقدمهء کوتاه

راه حل بحران افغانستان چیست؟

نویسنده: داکتر شیرشاه یوسفزی

18/

یک مقدمهء کوتاه

راه حل بحرانِ افغانستان چیست؟

نویسنده: داکتر شیرشاه «یوسفزی»

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابنامه:

نام : راه حل بحران افغانستان چیست؟

نویسنده : داکتر شیرشاه یوسفزی

ناشر : مرکز نشراتی میوند- سباکتابخانه

تیلفون: ۲۵۶۵۵۲۰ و ٤۳۸٦۱

صفحه آرا : مجیب الله

تاریخ : بهار ۱۳۸۰ خورشیدی

تعداد : ۱۰۰۰ جلد

مقدمه

سلسلهء سیه روزی و بدبختی مردم افغانستان که با کودتای ننگین ثور ۱۳۵۷ آغاز یافته است، بدبختانه تا امروز کماکان ادامه دارد.

تداوم جنگ زمینه را برای مداخله گران منطقوی و استعمارگران جهانی مساعد نمود تا بالاخره قضیهء افغانستان ابعاد گسترده به خود گرفت و در نتیجه چنین وضعیتی به وجود آمد که نه تنها تمام منطقه را دربر دارد بلکه به یك مشکل بین المللی مبدل شد، تا اندازهء که راه حل بحران کشور در فاصله های دور هم به چشم نمی خورد. باوجود این همه نامیدی ها تلاش های بی شمار ازطرف افراد وطن دوست کشور در سراسر جهان به خاطر دریافت نمودن راه حل مناسب برای قضیهء پیچیده و مبهم افغانستان، صورت می گیرد که تمام آنها قابل قدر است.

اکثر اشخاص، گروه ها و یا کشور های که علاقمندی به حل بحران افغانستان دارند، راه حل سیاسی را یگانه روزنهء نجات کشور به خون نشستهء افغانستان می دانند و تمام تلاش های خود را در همین نکته متمرکز ساخته اند.

واقعاً که یگانه راه نجات کشور از طریق سیاسی به شکل مسالمت آمیز ممکن است مگر قسمی که قبلاً یادآور شدم قضیه افغانستان اکنون به یك قضیهء بین المللی مبدل گردیده فلهذا راه حل سیاسی نسبت به راه حل نظامی چندین مرتبه دشوارتر به نظر می خورد و لازم دارد قبل از آنکه یك طرح سیاسی به خاطر بیرون رفت از قضیهء افغانستان از طرف صاحب نظران ویا مبتکران و طراحان سیاسی ارایه گردد، مقدمه یی برای تطبیق طرح درنظر گرفته شود تا حیثیت ظرف را برای طرح داشته باشد و بتواند وضعیت را درست ارزیابی نموده به نتیجه برسد. فلهذا به خاطر آنکه از یك طرف طراحان سیاسی را متوجه این خلا ساخته باشم و از طرف دیگر منحیث یك افغان مسؤلیت خود را در این مرحلهء حساس ادا نموده باشم، یك مقدمهء کوتاه به خاطر راه حل بحران افغانستان نوشتم تا قبل از ارایه هرگونه طرح سیاسی از طرف افراد مخلص به وطن و کشور های ذیدخل درنظر گرفته شود.

و من الله توفیق